

# همایش ضرورت فلسفه در جهان معاصر

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

۱۳۹۴/۰۴/۱۱ هجری شمسی

۱۴۳۶/۰۴/۱۵ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَنَتِيحَةُ الْعَالَمِ هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفِيِّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِرُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛»

## جایگاه فلسفه در حیات فردی انسان

ایام مبارک دهه فجر را بر همه عزیزان تبریک عرض می‌کنم. امیدواریم که این شجره طیبه بالنده‌تر از گذشته به رشد خود ادامه دهد.

عنوانی که برای حقیر در نظر گرفته شده، تأثیر فلسفه بر حیات فردی انسان یا جایگاه فلسفه در حیات فردی انسان است. ابتدا مقدماتی را عرض می‌کنم و سپس به اصل موضوع می‌پردازم.

## رابطه فلسفه با زندگی عملی

مقدمه اول، یکی از اشکالاتی که بر فلسفه و به‌ویژه بر فلسفه اسلامی و به طور خاص‌تر بر فلسفه صدرایی از گذشته وارد شد، این است که فلسفه در زندگی عملی انسان تأثیری ندارد. فلسفه، علمی انتزاعی است که حداکثر به اقتناع ذهن آدمی می‌انجامد. البته اصحاب تفکیک همین مقدار را نیز قبول ندارند؛ یعنی می‌گویند که فلسفه اقتناع ذهنی نیز ندارد. در مقابل این اشکال، چند نکته قابل تذکار است.

**نکته اول**، از هر دانشی باید آثار متناسب با خودش را در نظر داشت، فیلسوف میخواهد جهان را آنگونه که هست در {قوه} فاهمه خود بیابد و طبیعی است که به دنبال اثر خارجی در یک موضوع خارجی نیست، شأنش نیز این نیست. فیلسوف، کشاورز یا معدن‌شناس یا گیاه‌شناس نیست.

**نکته دوم**، اقتناع ذهن بر اساس برهان در فهم صحیح جهان هستی، اثر کمی نیست و آثار فراوانی به دنبال دارد چه در ساحت اعتقاد و چه در ساحت اخلاق عمل که به تدریج خواهیم گفت.

**نکته سوم**، اگر مقصود اشکال این باشد که فلسفه توان زندگی عملی انسان را ندارد؛ یقیناً غلط است. اما اگر منظور این باشد که فیلسوفان ما از این توان کمتر استفاده کردند و کمتر بهره بردند و کمتر به این ساحت پرداخته‌اند، اشکال واردی است و برگزاری امثال چنین همایش‌هایی با این موضوعات برای رفع همین کمبودها است.

## اثرگذاری فلسفه در زندگی بشر

مقدمه دوم، اثرگذاری فلسفه در زندگی آدمی را از پنج جهت می‌توان بررسی کرد. جهت اول، فلسفه به جهت

روش است که برهانی محض است چه تأثیری بر حیات آدمی دارد؟ طبیعی است که از این جهت، فلسفه با دیگر دانش‌هایی که همین روش را دنبال می‌کنند؛ مثل ریاضیات اشتراک دارد. جهت دوم این که فلسفه مطلقاً یعنی هر نحله‌ای از فلسفه به‌عنوان یک کل، چه تأثیری بر حیات آدمی دارد؟

جهت سوم این که فلسفه‌ای خاص مثلاً نحله حکمت مشاء یا اشراق و یا صدرالمتألهین، چه تأثیری بر حیات انسان دارد؟

جهت چهارم، بخش‌های خاص یک نحله فلسفی؛ مثلاً بخش علیت یا بخش حدوث و قدم یا بخش الهیات بالمعنی الاخص چه تأثیری بر حیات آدمی دارد؟

جهت پنجم این که هر مسئله فلسفی در یک سیستم فلسفی خاص، مثلاً اصالت وجود و تشکیک وجود یا تباین وجودات یا حرکت جوهریه، اعتقاد به این‌ها و دانستن این‌ها، چه تأثیری در حیات آدمی دارد؟

**مقدمه سوم**، این که علامه طباطبایی (اعلی‌الله‌مقامه)، فرموده که ممارست با فلسفه اسلامی موجود به اعتبار این که از علمایی باایمان و باتقوا به دست ما رسیده، تقوا ایجاد می‌کند. این مطلب را ایشان در مصاحبه‌ای فرمود که صداوسیما بعد از شهادت علامه شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) با ایشان داشت. این، نوعی دیگر از اثرگذاری است که در بحث امروز ما مورد توجه نیست؛ ولی خود این سرفصل، قابل‌ارائه است که ایشان معتقد است این حکمت چون از صدرها و آف‌اعلی حکیم‌ها، حاجی سبزواری‌ها و در عصر کنونی، علامه طباطبایی که اهل تقوا و ایمان و عرفان بودند، به دست ما رسیده است، نفس ممارست در این فلسفه نوعی تقوا ایجاد می‌کند.

**مقدمه چهارم**، اثرگذاری فلسفه و مسائل فلسفی دو گونه است: گونه اول، اثرگذاری قهری است؛ مثلاً فرض کنید اگر کسی فلسفه خواند، ذهنش قوی می‌شود یا سعه صدر پیدا می‌کند یا کلان‌نگر می‌شود. این‌ها آثار قهری است. نوع دوم، اثرگذاری مسبوق به توجه است. یعنی چه‌بسا انسان مطلبی را می‌داند و با آن برخورد دارد؛ ولی از تأثیرش غافل است و همین که متنبه می‌شود این تأثیر را در جان خود حس می‌کند.

من در سخنان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در موارد متعددی این تلنگرها و تنبه‌ها را دیده‌ام. یک مثال کاملاً عرفی عرض کنم. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در روایتی می‌فرماید: «نِعْمَ الْبَيْتُ الْحَمَامِ، يَذْكُرُ النَّارَ، وَيَذْهَبُ بِاللَّحْرِ»، حمام (بخصوص حمام‌های قدیم) چه خانه خوبی است که انسان را یاد آتش می‌اندازد. به مجرد این تذکار انسان می‌فهمد، این تأثیر هست. انسان سال‌ها اصالت وجود را خوانده، اما از این که این بحث می‌توانسته تأثیراتی در حیات رفتاری انسان داشته باشد، غافل بوده است؛ پس تأثیر حکمت و مسائل حکمی دو گونه می‌تواند باشد: تأثیر قهری و تأثیرهای محتاج به گونه‌ای تنبه.

**مقدمه پنجم**، تأثیر لزوماً مستقیم نیست. چه‌بسا تأثیراتی که غیرمستقیم هستند ولی درعین حال قوی‌تر می‌باشند. در فقه هم در مواردی سبب را اقوای از مباشر می‌دانند. امروزه مستحضر هستید که این مطلب، مسلم انگاشته می‌شود که رفتارهای یک فرد یا جامعه ریشه در عقاید او و ایدئولوژی او خواهد داشت. اعتقادات و ایدئولوژی‌ها مبتنی بر جهان‌بینی‌هاست و کار فلسفه به دست دادن یک جهان‌بینی درست است و لذا هیچ نظام و مکتبی در عالم بدون پشتوانه فلسفی وجود ندارد. مثل این شبکه‌های ماهواره‌ای است که ظاهرش یک چیز است؛ ولی دست‌های پشت‌صحنه، برنامه‌هایی که نوشته شده و اهدافی که در نظر گرفته‌اند چیز دیگر است. انسان ظاهری می‌بیند؛ اما در حقیقت اهداف در حال اجرا شدن است. رفتارهای آدمی مبتنی بر اعتقادات او و اعتقادات او نشئت گرفته از جهان‌بینی و نگاه او به عالم و آدم است؛ لذا خواهیم گفت که بیشترین تأثیر را در یک فرد و جامعه، فلسفه دارد؛ چون جهان‌بینی‌هاست که با واسطه رفتار او را رقم می‌زند و از اینجا از مواردی است که سبب اقوای از مباشر است.

**مقدمه ششم**، فلسفه در بحث ما به معنای حکمت بالمعنی الأعم نیست که از گذشته و یونانی‌ها به ارث رسیده و شعب شش‌گانه‌ای دارد و حکمت عملی با شعبه‌های سه‌گانه‌اش زیر مجموعه آن است. اگر فلسفه را با این دیدگاه و تأثیرش در نظر بگیریم، جلسه‌های زیادی نیاز دارد که از بحث ما بیرون است. فلسفه در بحث امروز ما به معنای امروزی آن یعنی علمی که از موجود بما هو موجود بحث می‌کند مدنظر است.

**مقدمه هفتم**، فلسفه امروز در جهان غرب گاه معنایی دارد که با فلسفه اسلامی اشتراک لفظی دارد؛ یعنی بر مصادیقی اطلاق می‌شود که ما آن مصادیق را مصادیق فلسفه نمی‌دانیم. آن مصادیق در بحث امروز حقیر موردنظر نبوده است، بلکه همین فلسفه‌ای که ما امروز می‌فهمیم؛ یعنی علمی که بحث می‌کند از «موجود بما هو موجود من غیر آن‌ی‌تخصص أوریا ضیاً أوطبیعیاً أو خلقیاً أومنطقياً» مورد بحث است.

**آخرین مقدمه و هشتمین مقدمه**، تأثیرات فلسفه تقسیماتی دارد؛ مثل تأثیرات فرعی و اصلی، یا تأثیرات مقطعی یا ماندگار یا تأثیرات مشترک با بعضی از علوم و تأثیرات خاص که البته در بیان آنچه امروز عرض می‌کنم این تقسیمات را مدنظر قرار نداده‌ام.

دو بخش دیگر از بحث باقی مانده است، درباره تأثیر فلسفه گاهی ما فلسفه را یک کل در نظر می‌گیریم. دانش

فلسفه بر حیات رفتاری و فردی من چه تأثیری دارد. گاه مسائل فلسفی را جزء به جزء در نظر می‌گیریم. در بخش اول، بیست تأثیر را برای فلسفه نوشته‌ام و چون عزیزانی که شرکت کرده‌اند فرهیخته و اهل فن‌اند، نیاز به توضیح ندارد. اکنون فوائد فلسفه را به‌عنوان کل در نظر می‌گیریم.

**یکم**، ارضای غریزه کنجکاوی است. بشر دارای حس کنجکاوی است و با همین حس است که آفاق را در می‌نوردد و انفس را مطالعه می‌کند و همان‌گونه که علم در پی اشباع این غریزه است، فلسفه هم در پی اشباع این غریزه است؛ البته در یک ساحتی برتر و بالاتر.

**دوم**، معنابخشی به زندگی بشر است؛ به‌ویژه بشر امروز که در بحران هویت به سر می‌برد. فلسفه است که به علت فاعلی و علت غایی کار دارد و برای عالم مبدأ و منتها اثبات می‌کند، عالم را در دست غیر می‌بیند، انسان را هدفمند معرفی می‌کند.

**سوم**، تعمیق و تعالی معنای زندگی است؛ یعنی نه فقط به زندگی بشر معنا می‌بخشد، این معنا را تعمیق می‌کند و تعالی می‌بخشد.

**چهارم**، تثبیت و تعمیق هویت اصلی وجود انسان است. اگر هویت آدمی، هویت علمی است که (ای برادر تو همه اندیشه‌ای) و خواهم گفت در ثمرات بحث اتحاد علم و عالم و معلوم آنچه که به هویت اصلی وجود آدمی تعمیق می‌بخشد و هویت را تثبیت می‌کند، فلسفه است.

**پنجم**، سامان‌بخشی به ذهن از نظر خروج از تعارض و ناسازگاری شناختی است. فلسفه جلوی ناسازگاری شناختی را می‌گیرد و به ذهن سامان می‌بخشد.

**ششم**، ایجاد و تقویت نظام فکری و تفکر سیستمی در انسان است. فیلسوفان ذهن منظمی دارند و منظم می‌اندیشند. سامان‌مند (سیستماتیک) فکر می‌کنند. ذهن به تعبیر امروزی‌ها قالب (فرمت شده) و شکل گرفته است.

**هفتم**، جلوگیری از بی‌شخصیتی و تعدد شخصیت و به تبع جلوگیری از بحران هویت و افسردگی ناشی از آن است. امروز یکی از امراضی که در عالم جان‌کاهی می‌کند، افسردگی است. حتی در افرادی که گاه انسان اصلاً توقع ندارد دیده می‌شود. این افسردگی ناشی از بحران هویت است و این بحران هویت، ناشی از تعدد شخصیت است. این فلسفه است که وحدت شخصیت را به انسان ارائه می‌کند و انسان را از تعدد شخصیت باز می‌دارد.

**هشتم**، جلوگیری از سطحی‌نگری و تعجیل در قضاوت است. ایجاد عادت تفکر و تعقل در امور است. انسان فیلسوف، عمیق می‌شود و عادت به تفکر و تعقل پیدا می‌کند.

**نهم**، عادت به کلان‌نگری، جامعه‌نگری، غایت‌نگری و ژرف‌نگری است که محصول علت‌نگری است. بعضی از اینها را ما اصلاً به‌عنوان محصول علم نمی‌شناسیم و برای فلسفه است.

**یازدهم**، بالارفتن قدرت تحلیل و تفسیر پدیده‌ها است. شما در دانش و علم، از چرایی بحثی ندارید؛ به‌ویژه از چرایی فاعلی و غایی و به‌ویژه از سلسله چرایی؛ یعنی از سلسله فواعل و سلسله غایات تا فاعل الفواعل و غایه الغایات؛ لذا یک معنای عمیقی به هستی نمی‌توانید ببخشید، پس فلسفه به هستی معنا می‌بخشد.

**سیزدهم**، ایجاد و تقویت سعه‌صدر است. **چهاردهم**، تقویت ذهن برهانی و استدلال‌گر و استدلال‌پذیر است. آیت‌الله شهید مطهری سه شرح منظومه دارد.

یک شرح مختصر، یک شرح مبسوط، یک تعلیقه عربی که شاگرد ایشان نوشته است. حضرت استاد جوادی آملی درباره شرح مبسوط منظومه ایشان می‌فرمودند که بهترین شرح منظومه است. از خود ایشان شنیدم، من این شرح منظومه را مکرر با دقت مطالعه کردم؛ چون حواشی پخته‌ای هم دارد؛ مخاطب شرح مبسوط، اساتید آن زمان دانشگاه بوده‌اند. اساتید فلسفه غرب که برخی هم جزء مسئولان نظام‌اند. در یک قسمت از یکی از مجلدات این شرح می‌دیدم سؤال کردند و شهید مطهری جواب داده‌اند. سؤال کردند، جواب دادند، سؤال کردند، جواب دادند.

یکی از این‌ها به طنز از شهید مطهری سؤال می‌کند که آقا! چرا فیلسوفان نه گفتن و نمی‌دانم گفتن بلد نیستند، هر چه می‌پرسی جواب می‌دهند. ایشان هم پاسخ می‌دهد که به دلیل نفس ذهن برهانی، استدلال‌گر و استدلال‌پذیر.

**پانزدهم**، تغییر سبک زندگی و تأثیر در آن است؛ چون هر حکمت عملی ریشه در حکمت نظری دارد. اخلاق کمونیستی ریشه در حکمت کمونیستی دارد و اخلاق الهی ریشه در حکمت الهی دارد. معنا ندارد که حکمت عملی و سبک زندگی داشته باشید؛ اما مبانی نظری نداشته باشید؛ لذا تعیین سبک زندگی ریشه در فلسفه دارد.

**شانزدهم**، این است که فلسفه، تعیین‌نگر مرز بین حس و عقل، حقیقت و اعتبار و تخیل و شهود واقعی است؛ لذا فلسفه به گردن عرفان هم حق دارد. یکی از میزان‌ها در عرفان نظری، عقل است. یکی از شاگردان مرحوم آقای حداد بعد از فوت ایشان گفته بودند که آقای حداد را در مکاشفه‌ای در مسجد الحرام دیدم که ایشان فرمودند که

تو حیاً و میثاً با من هستی و استادت من هستم. مرحوم استاد سیدنا الاستاذ علامه حسینی طهرانی (اعلی الله مقامه) می‌خندیدند و می‌فرمودند که مکاشفه خلاف عقل، حجت نیست. عقل می‌گوید که انسان استاد سلوک حی می‌خواهد. امروز خواب می‌بیند تعریف کند، فردا مکاشفه می‌بیند تعریف کند، فردا بسطی دارد یا قبضی دارد باید بگوید. با انسان به ظاهر مرده که نمی‌توان در ارتباط باشد. می‌فرماید که این مکاشفه خلاف عقل است؛ لذا حجت نیست.

تعیین‌نگر مرز حس و عقل، مرز حقیقت و اعتبار، و مرز تخیل و شهود واقعی، عقل است. حضرت استاد آیت‌الله جوادی (حفظه الله) فرمودند که کم‌کم باید در فلسفه یک مرحله اضافه کنیم. «الموجود اما حقیقی و اما اعتباری»، و درباره اعتباریات مستقل بحث کنیم.

**هفدهم**، تأمین‌کننده مبانی نظام‌ها و حکمت فلسفه است.

**هجدهم**، مبنای هر نوع جهان‌بینی است. ابعاد را حضرت آیت‌الله فیاضی فرمودند که در اسلام باید اصول اعتقادات را با برهان یاد گرفت. نکته خیلی جالبی بود، من یادداشت کردم که چرا در قرآن کریم مباحث توحید و مربوط به ثبوت وجود الله با استفهام آورده شده است. این مخاطب باید عقلش درگیر شود و خدا را بپذیرد و بعد پیام را بشنود.

**نوزدهم**، تأمین پیشفرض‌های دانش‌ها و مراحل تصویری و تصدیقی کلی است. اگر فلسفه نداشته باشیم عملاً هیچ علمی نداریم. مبدأ بسیاری از براهین ما، بحث تناقض است که جایگاهش فلسفه است. **بیستم**، تثبیت و تعمیق باورها دینی و نظام اعتقادی است. به این بیست ثمر و اثر بسنده کردم.

## تأثیر اصالت وجود بر حیات فردی انسان

بخش سوم بحث را می‌خواهم جزئی‌تر مطرح کنم. آنچه را که در بخش سوم عرض می‌کنم بر اساس آن چیزی است که مشتهر در حکمت صدرایی است و به نظرات خاص افراد کاری ندارم. استاد فیاضی یا بعضی از اساتید دیگر ممکن است به بعضی از این آرا نقدی داشته باشند. در این بخش به مباحث اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری، اتحاد علم و عالم و معلوم، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس، بحث رابط و مستقل و بحث وحدت شخصی می‌پردازم.

از اصالت وجود شروع می‌کنم؛

**یکم**، انسان معتقد به اصالت وجود، اعتقاد دارد که اصیل‌ها، اصل‌اند و اعتباری‌ها فرع؛ لذا همه این گزاره‌ها عکس‌العمل‌اند. یعنی چه؟ یعنی آدمی در همه این گزاره‌ها می‌خواهد هستی را ببیند نه حد و نه نمود هستی را و این یعنی گذر از مجاز به حقیقت. کاری که دعوت همه انبیا بر اساس آن شکل گرفته، عبور از مجاز و کشاندن به حقیقت است و آن هم نه از مجازی لغوی؛ بلکه از مجاز عقلی. به تعبیر مرحوم حاجی سبزواری: بل العرفانی. انسان در حوزه علوم مختلفی می‌خواند؛ صرف، نحو، معانی و بیان، فقه و اصول، کلام و تفسیر. اما در دو علم که وارد می‌شویم متفاوت هستند. یکی از اینها فلسفه است. وقتی شروع به خواندن فلسفه کردیم همه چیز تغییر کرد و عالم طور دیگری شد. تا کنون، آب، خاک، طلا و آدم می‌دیدیم و الان قرار شد چیز دیگری بفهمیم. اینها حکایه الموجودات فی الازهان است و آنکه در متن خارج است قابل‌دسترسی نیست و آن را باید به علم حضوری بیابیم و با علم حصولی نسبتی ندارد. هر چه داریم در خود داریم، هر چه دیدیم در خود دیدیم. هر چه می‌شنویم در خود می‌شنویم. اصلاً ذهنیت عوض شد.

**دوم**، این دومی را از زبان مرحوم حاجی سبزواری به برکت اصالت وجود می‌فهمیم که همه کمبودها، نواقص و شرور مربوط به چیزی است که اصل نیست. آنچه که اصل است قداست و طهارت دارد، از خدای ظاهر جز ظاهر بروز نمی‌کند. تعبیر لطیفی که مرحوم سبزواری در این بحث دارد این است که ایشان می‌فرماید به نظر من بر اساس اصالت وجود در بحث نجاست سگ، وجود سگ نجس نیست، ماهیت سگ نجس است؛ وجود خنزیر نجس نیست، ماهیت خنزیر نجس است. این را من از ثمرات بحث اصالت وجود می‌بینم.

**سوم**، آنچه اصیل است یک‌رنگ و بسیط و واحد است و انسان را به سمت توحید و بی‌رنگی هدایت می‌کند و چیزی که ما در مباحث اخلاقی و اعتقادی به شدت دنبال آن هستیم. بحث اصالت وجود بیشتر از اینها آثار تربیتی و تأثیری دارد که به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

## تأثیر اصل تشکیک بر حیات فردی

یکم، ما با تشکیک می‌فهمیم همه کثرات به یک وحدت برمی‌گردد و این نگاه توحیدی انسان را تصحیح می‌کند. توحید یعنی یکی‌کردن و به یکی نسبت‌دادن و یگانگی که این را تشکیک به ما می‌دهد. یعنی توحید با فرض تشکیک در وجود آدمی تقویت می‌شود.

دوم آنچه از تشکیک می‌فهمیم می‌توان در هزاران آیه به یک صورت دید، در هزاران نمود، یک ظاهر را مشاهده کرد. حاجی سبزواری تعبیری زیبا فرمود، تشکیک و وحدت تشکیکی اینگونه است که کثرتش نه فقط «لاثنالمر به‌الوحده؛ بل توکدها»<sup>۲</sup> است. کثرت تشکیکی نه فقط وحدت را از بین نمی‌برد، وحدت را تأکید و تأیید می‌کند، مثل این که یک سلطان را بر روی یک تخت بنشانید، هزار پنجره و دریچه بگذارید که از هر دریچه نگاه کنید فقط او را ببینید. اگر تشکیک درست فهمیده شود انسان را به سمت توحید می‌کشاند.

سوم، ما با تشکیک نسبت به خدای متعال احساس انس و قرابت می‌کنیم. احساس سنخیت می‌کنیم نه سنخیتی که اصحاب تفکیک می‌فهمند، آن سنخیت را هیچ فیلسوفی تا الان نگفته است. بر اساس تشکیک، خدای متعال اعلی‌المراتب است و من در مراتب میانی‌ام و هیولای اولی در پایین‌ترین مراتب است ما در یک وحدت جای داریم. ما می‌فهمیم «فَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۳</sup>» یعنی چه؟ ما می‌فهمیم «وَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِينَ لَأَشَدُّ انْتِصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ

انْتِصَالِ سُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا<sup>۴</sup>»، که امام صادق (علیه‌السلام) فرمود یعنی چه؟ ما این را با نظریه تباین نداریم. انس و رجاء را با تشکیک بهتر حس می‌کنیم.

چهارم، انسان با تشکیک می‌فهمد که می‌تواند موجودات را بهتر بفهمد و بر آنها بهتر تأثیر گذارد. چون فرض این است که در تشکیک، مافوق در دل مادون است، مافوق علت مادون است، برزخ علت عالم ماده است و عالم عقل علت عالم برزخ است. اگر بتوانم به برزخ سر بکشم، عالم ماده را بهتر می‌فهمم. مفسرین این آیه کریمه را اینطور بیان کردند: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ<sup>۵</sup>»، گفته‌اند او در اینجا معنا دارد، تقدیر آیه این است: «لَا غَرَضَ وَلِمَآ رَبِّ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» یعنی علم به ملکوت از راه علت است. این را تشکیک برای ما تبیین می‌کند.

(صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی)، این را تشکیک تبیین می‌کند. این که اگر از بالا نگاه کردید نوعی احاطه به مادون پیدا می‌کنید، اثرگذاری‌اش هم همینطور است.

## تأثیر حرکت جوهری بر حیات فردی انسان

با حرکت جوهریه می‌فهمیم که در عالم ثبات نیست و عالم یکپارچه جنبش است. این به انسان می‌فهماند باوجود این که همه عالم در حال جنبش و حرکت‌اند، نباید سکون داشته باشیم و حرکت کنیم. استاد حضرت آقای حسن‌زاده در مقام وعظ می‌فرمودند که در سحر، عالم بیدار است آن وقت تو خوابی؟! خجالت دارد.

سحر گنجشک‌کان در جیک‌جیک‌اند به تسبیح خدای لا شریک‌اند

عالم بیدار است و تو خوابی؟! فرشته هم آمده دو بار تو را بیدار کرده، باز هم بیدار نمی‌شوی. ما اگر بفهمیم که در جهان و حداقل در عالم ماده که ما به آن مانوسیم ثبات نداریم، و بفهمیم حرکت در اعراض نیست و در گوهر وجود اشیاء است، می‌فهمیم که من هم باید حرکت کنم.

دوم این که بر اساس حرکت جوهریه (البته بر اساس نظرات مشهور) چون حرکت تضعیفه نداریم همه در حال رشد و کمال هستند. چرا من در حال کمال نباشم؟ اگر همه در حال رشد هستند چرا من باید بمانم. بر اساس نداشتن حرکت تضعیفه می‌فهمیم هر جا حرکت تضعیفی داریم، یک حرکت بالاصاله داریم؛ مثلاً اگر دندانم در حال خراب شدن است، میکروب در حال رشد است. پس اگر من هر روزم بدتر از دیروز بودم، آفت در درون من رشد می‌کند. چون من به طرف کمال نرفتم، پس آن آفت، بالا می‌آید. این را با حرکت جوهری می‌فهمیم.

با این که حرکت تضعیفی ندارم می‌فهمیم. با حرکت جوهری، آیه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ<sup>۶</sup>» را می‌فهمیم. یعنی غلط کردند کسانی که گفتند: «لَوْ جَازَ عَلَيَّ الْبَارِي الْعَدَمَ لِمَاضَرَ عَدَمَهُ وَجُودَ الْعَالَمِ!» یا «عَدَمُهُ وَجُودَ الْعَالَمِ»، خدای متعال

فعال است. یعنی نه تنها «يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ» نیست؛ بلکه «يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ ۸»، لذا رجاء و خوف می آورد. بداء حل می شود. بسیاری از مشکلات حل می شود. اینها را با حرکت جوهریه می فهمم. من با حرکت جوهری می فهمم: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ۙ ۹». عالم ثبات ندارد و هر لحظه فیض می گیرد.

## تأثیر اتحاد عقل و عاقل و معقول بر حیات فردی انسان

بر اساس عقل و عاقل و معقول، می فهمیم

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

اگر می خواهی انسانیت تو تقویت شود باید سراغ علم نافع بروی، نه علمی که «رَبِّ عَالَمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ ۱۱»، نه علمی که «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ ۱۲»، این اتحاد علم و عالم و معلوم است که این شعر را معنا می کند:

گاو و خر باشد و ضیاع و عقار

ده بود ده نه دل که اندر وی

می گوید ببین که با چه زندگی می کنی؟ هویت وجودی تو علم است. اگر من مثل مشایی قائل بودم که علم، امری عرضی است یا مثل تفکیکی معتقد بودم که علم، حقیقت نوریه است، امروز می دهند و فردا هم نیست، یعنی من در گوهر وجودم تکان نخوردم. مخصوصاً آنها که اتحاد را قائل نبودند و انضمام را قائل بودند و این که ترکیب انضمامی ترکیبی است حقیقی یا نه بحث دارد. این را اتحاد عقل و عاقل و معقول می گوید که در گوهر وجود، با دانش یکی می شوی. ارزش دانش را فلسفه با این نظریه تبیین می کند؛ لذا مستحضرید قدمای از حکما در موردی که انسانی که فوت کرد و انسان متعلقی نبود، مشکل داشتند که این نفسش به کجا تعلق می گیرد و کجا می رود، چون به عالم مثال معتقد نبودند. «من لا یجازف فی القول» گفت: به افلاک تعلق می گیرد.

با اتحاد علم و عالم و معلوم است که می فهمیم انسان باید همیشه مافوق گرا باشد. چون علم اشرف است، این عالم است که به محضر علم می رسد و با او متحد می شود و علم، پایین نمی آید. من باید خودم را بالا بکشم. انسان با این نظریه می فهمد حقیقت ملکی دارد، چون ملک هم حقیقت مجرد علمی دارد. پس من حقیقت ملکی می شود. پس اگر به سمت سُبُعِیَّت و یا بهیمِیَّت یا شیطنت رفتم؛ به تعبیر صدرا، از حقیقت خودم منحرف می شوم و اگر می خواهم به سمت حقیقت انسانی بروم باید در علم نافع بکوشم.

بحث ما در این بخش ناتمام ماند. از دوستانی مثل آیت الله فیاضی تقاضا دارم که در کنار عنایتی که به شرح مبانی فلسفی داریم به تأثیرات فردی و اجتماعی آن نیز توجه بیشتری داشته باشیم و ذهن‌ها را در این زمینه به کار بیندازیم. به نظرم نوع فلسفه خوانی و فلسفه دانی ما را شیرین می کند.

## پرسش و پاسخ

سؤال شده که برای نشان دادن ضرورت و تأثیر فلسفه بهتر نیست که فلسفه را به معنای هویت بسیط آن در نظر بگیریم؛ یعنی همان نگاهی که در دوران معاصر پذیرفته شده است و مصادیقی بیشتر از هستی شناسی و وجودشناسی دارد. آیا این نگاه اساسیتر نیست و در این نگاه، همه اضلاع زندگی بشر؛ اعم از علم، هنر، سیاست و اخلاق فردی، محتاج فلسفه اند.

به نظرم جواب این سؤال را مختصر عرض کردم. جواب این است که در مورد فلسفه های مضاف یا فلسفه های که در غرب مطرح است و در متن زندگی بشر به یک معنا ورود پیدا کرده و شاید فقط در حد اشتراک لفظ با فلسفه ما مشترک باشد، آن قدر تأثیرگذاری اش واضح است که اشکال و شبهه در آن زمینه کمتر دیده می شود. مواردی که وجود شبهه مطرح است، بیشتر نقش فلسفه اسلامی و بخصوص صدرایی است. گفته اند: فلسفه انتزاعی و ذهن گرا است و در بطن زندگی فردی و اجتماعی انسان تأثیرگذاری ندارد، چون اشکال بیشتر به این سمت متوجه بود؛ لذا ما به این سمت بیشتر مایل شدیم و گرنه ساحت صحبت در آن بخش، وسیع تر و واسع تر است و شاید کمتر نیاز به بحث و گفتگو داشته باشد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

## فهرست منابع

۱. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۶، ص ۴۹۶؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۷۷.
۲. برای مطالعه بیشتر، رک به سبزواری، هادی بن مهدی، حسن زاده آملی، حسن، و طالبی، مسعود. ۱۳۶۹. شرح المنظومة (تعليقات حسن زاده). ۵ ج. تهران - ایران: نشر ناب، ج ۲، ص ۱۸۰.
۳. سوره حجر، آیه ۲۹.
۴. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۲، ص ۱۶۶.
۵. سوره انعام، آیه ۷۵.
۶. سوره الرحمن، آیه ۲۹.
۷. سوره مائده، آیه ۶۴.
۸. سوره مائده، آیه ۶۴.
۹. سوره حدید، آیه ۲۳.
۱۰. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۹.
۱۱. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغه: و هو مجموع ما اختاره الشريف ابوالحسن محمدالرضی بن الحسن الموسوی من كلام ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام. ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۴۸۷.
۱۲. کفعمی، ابراهیم بن علی. ۱۴۰۵. المصباح. ۱ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ص ۲۹۹.
۱۳. سنایی، دیوان اشعار، بخش قصائد، قصیده شماره ۷۵.